

تحلیل رمان «نیمه غایب» براساس نقد فمینیستی

حلیمه نقدی نسب^۱، محمد صادق بصیری^۲، نجمه حسینی سروری^۳^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، halimehaghghdinasab@gmail.com^۲ استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ms.basiri@gmail.com^۳ استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، hosseini.sarvari@gmail.com

چکیده

هویت و مسائل زن، همواره دستخوش تحولات وافر قرار گرفته است. زنان در طول تاریخ مبارزات گسترده‌ای، برای رفع تبعیض‌ها و ارتقای جایگاه خود در اجتماع انجام داده‌اند. مسأله حقوق زن، که ماحصل تعارض ما بین شرایط ذهنی و عینی آرمان‌های جامع مدرن و واقعیت‌های اجتماعی موجود است، سبب پیدایی جنبش فمینیسم در قرن نوزدهم در غرب شد. شکل‌گیری هویت زن در ارتباط با ساختارها، سنت‌ها، موقعیت‌های متعارض، تبعیض‌های جنسیتی، تفکرهای واپس‌گرایانه و نظام‌های فرهنگی متفاوت بوده است. در آثار ادبی، زن در زیر نگاه مرد سالاری حاکم بر خانواده و جامعه، به حاشیه رانده شده است. از جمله نویسندگانی که در دوره معاصر در بستر فضاهای مدرن شهری، شخصیت‌های زنان را به تصویر کشیده، حسین سنابور است. دستمایه رمان نیمه غایب، تقابل سنت و تجدد در بازنمایی هویت، تنی چند از قشر مشغول به تحصیل در دانشگاه و در میانه کشمکش‌های دهه شصت است. هدف از این تحقیق، یافتن پاسخی دقیق به چگونگی نقش زنان و تطبیق آن با مؤلفه‌های فمینیستی است. شیوه انجام دادن این تحقیق به صورت کتابخانه‌ای و یادداشت برداری است. به نظر می‌رسد نویسنده، تصویری از زنان طبقه متوسط جامعه مدرن شهری را نمایان ساخته است، که در پی تحقق آمال خود در محیط باز و آزاد جامعه، با موقعیت‌های نامناسب و درگیری‌های فراوان روحی و روانی روبرو می‌شوند و به نوعی با تخریب خود به انتقام گرفتن از جامعه می‌پردازند. با واکاوی لایه‌های زیرین متن داستان، نشانه‌هایی که از اندیشه فمینیستی نمایان شده شامل: مرد سالاری، گریز از ازدواج سنتی، استفاده ابزاری از زنان، بحران هویت‌یابی زنان، خانواده و چالش مادری، طلاق و ... است.

واژه‌های کلیدی

فمینیسم، حقوق زنان، داستان، نیمه غایب، حسین سنابور

مقدمه

هویت آدمی که در گذر زمان تکوین یافته، سنگ بنای زندگی اجتماعی را از آغاز حیات بشری بنیان نهاده است. ادبیات که برآینده از روح حاکم بر جوامع بشری بوده، از زمان‌های گذشته تا دوره معاصر، همواره در قالب‌های مختلف به بازتاب نیازهای روحی مردمان پرداخته است و نگاهی فراگیرانه به مبحث تبیین هویت آدمی داشته است. منابع تاریخ را می‌توان مدعایی بر این موضوع تلقی کرد که،

هویت جنس مذکر از ارزش و اهمیت بیشتری برخوردار بوده و هویت جنس مؤنث، به عنوان دیگری و دوم کم‌اهمیت تلقی شده است. جایگاه و موقعیت متعارض زن که در فراز و فرودهای اجتماع زمینه تعارض‌های هویتی را فراهم کرده بود، سبب پیدایی جنبش فمینیسم در غرب شد.

فمینیسم که برآمده از عصر مدرنیته و تجدد است، به باز تعریفی از هویت زنان پرداخته است. «مشخصه بارز سنت گرایی، عادات، آداب، رسوم، مناسک و در کل اعتقاداتی بود که در همه شئون زندگی بشر رخنه کرده و عدول از آن گناهی نابخشودنی به شمار می‌رفت. در حالی که وجه بارز تجدد، تأکید بر عقلانیت، گسست پیوندهای اجتماعی، حذف احساسات متعصبانه و کشیدن خط بطلانی بر همه عادات و سنت‌های گذشته بود».[۱] این موضوع آنچه را که تا آن زمان درباره زن به مثابه یک هویت معنا یافته شکل گرفته بود، زیر سؤال برد. «در واقع فمینیسم پدیده‌ای است مربوط به عصر پس از روشنگری با تأکید بر خردگرایی، آزادی و عام-گرایی، انسان محوری و برابری نمی‌توانست با موقعیت فرودست زنان در حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سازگار باشد».[۲]

فمینیسم^۱ واژه‌ای فرانسوی، به معنای طرفداری از حقوق زنان و هواخواهی از زنان است.[۳] ریتزر با تعریف عامی از فمینیسم می‌نویسد: «نظریه فمینیستی یک رشته پژوهش درباره زنان است که به طور ضمنی یا رسمی، نظام فکری گسترده و عامی را درباره ویژگی‌های بنیادی زندگی اجتماعی و تجربه انسانی از چشم‌انداز یک زن ارائه می‌دهد و با تحقیق فراوان موقعیت و تجربه‌های زنان را در جامعه بررسی می‌کند و مدعی است که می‌تواند جهان بهتری برای زنان بسازد».[۴]

جنبش فمینیستی از آغاز شکل‌گیری تاکنون به شکل سه موج مطرح شده است.

۱) موج اول فمینیسم: از اوایل قرن نوزدهم تا اندکی بعد از جنگ جهانی اول شکل گرفت. موج اول فمینیسم بیشتر نقد زندگی مردسالارانه بود. مری والستون کرافت با نگارش کتاب «استیفای حقوق زنان» (۱۷۹۲) تأثیر چشمگیری بر جریان موج اول فمینیسم گذاشت. آنچه کرافت در این اثر بر آن تأکید داشت، استبداد خانگی زنان بود. از نظر کرافت محرومیت زنان از حقوق سیاسی، آموزش و

1. feminism